۱۲۷۲

۷۵۴۷.





هو الله تعالی

در اول این دولت روز افزون و بدو سلطنت اعلیحضرت قدر قدرت شاهنشاه جمجاه
روحی العالمین فداه این بنده درگاه ببعضی خدمات مأمور شده که ذکر آنها قابل تحریر و بیان
نیست مثل مأموریت سمنان و دامغان برای راه انداختن اردوی زوار که با عالیجاه محمد خان بیگلر
مأمور شده‌ام و با عالیجاه مصطفی قلیخان سرتیپ اراک که موقوف شده بودند و مرحوم میرزا آقاخان
آنها را مأمور نموده بود بعد از انقضای مدت خدمت خود را بر وفق فرمایش و مطابق خواهش امنای دولت
باتمام رسانده مراجعت نمودم آن اوقات زمانی بود که نواب اشرف قاآن خان خانان حکومت
دار السلطنه اصفهان مأمور و مرحوم میرزا محمد [illegible] از جانب اولیای دولت بنظارت
و پیشکاری او برقرار بود مرحوم مرقوم بعد از ورود باصفهان چندی متصدی خدمات محوله بود
نمیدانم چه واقع شد میانه میرزا [illegible] در اصفهان و میرزا [illegible] بیگلربیگی اتفاق
افتاد و مناقشات ایشان بمنازعه کشید و کیفیت بوقوع [illegible] خان خانان رسید بعد از [illegible]
یکی از کارکنان [illegible] میرزا [illegible] را در عالم خدمت دیوان قابل تر دیده و باین ملاحظه از مقام
رعایت و حمایت او برآمده رفته رفته کار ایشان از آن [illegible] بعقده [illegible] کشیده [illegible]

بزرگ [illegible] رسید چون مراتب [illegible] و باولیای دولت معروض شد این بنده درگاه را
از دربار معدلت مدار بآوردن میرزا [illegible] و استقلال میرزا [illegible] بوزارت اصفهان
مأمور فرمودند بعد از آن [illegible] با اسب چاپاری روانه شدم در ورود کاشان [illegible]
در قهرود دیدم که [illegible] آمده‌اند [illegible] غفاری [illegible] حاجی محمد کاظم خان که
در آن اوان وزیر و پیشکار [illegible] بود که آن روز با یکدیگر [illegible]
داشتند بعد از اطلاع از این کیفیت چون [illegible] اولیای دولت [illegible]
نمودم آن [illegible] در اصفهان [illegible] در راه [illegible] از کاشان [illegible]
از فتنه و فساد [illegible] چون [illegible] در اصفهان [illegible] غفاری [illegible]
بخان [illegible] که [illegible] از راه بازار روانه شده [illegible]
خان خانان رسیدیم [illegible] داده [illegible] امام جمعه [illegible]
[illegible] دیدیم که [illegible]
[illegible] که این اجتماع از کدام دسته است [illegible]
میرزا [illegible] ارباب [illegible] در مسجد خدمت آقای امام جمعه [illegible]

زشجاعت لام را دادم بجان صداقت الکفا محمود را بعث کهم آن روز تمام بازرسا
از زمین اشرار و اوباط بسته بودند که قبیل از جانب زمینات در بعضی کذرها بقدر کفایت باز
بود و معقد عیار ترد لشکر مراد اطف شهر با میرزا محمد ابراهیم و لطف با میرزا ابو الحسن بود
تا اکثر اهل بلوک با میرزا محمد ابراهیم و از اشرار اوباش بودند فوری اول کاری که کردم اهل بازار را هم
کسبه را اطمینان دادم که دکاکین را باز کنند و هر روز مقصود را هم با همه راضی کردم زیرا که اکثر
بیرون میرزا ابراهیم را مامور بخیال از فتح حرام می آوردند که ترتیب و قانون را تمام مامور شود
و این معنی باعث فرار اهل ولایت و عموم رعایا شد لهذا العقدت ناقص نگو خیال داشتم
که اظهار این مطلب را هیچ نکرده بلکه واقعه را بالعکس نشان دادم که میرزا ابراهیم بالاستقلال
وزیر است و میرزا ابو الحسن باید بدار الخلافه برود هم این واسطه از بابت بعمل
میرزا ابراهیم بسیار خوش شد که سرکار رفقای فغانی فرمودند فردا باید بروم در عمارت ترکان
و اعیان و اشراف شهر را هم اخبار نمایم در مدعا عام فرمایش اولیای دولت قاره سوار
برسانم که عموم انگیخته شده و ازین تردد لشکر انداخته دست برداشته و این ولایت آرام گیرد

۱۱۱۸

بهار روز که قرار این اجتماع که تمام اهل شهر و بلوک با حرص ساخته بودند بجهت جمعیت آمده بود
در ورود چند نفر با آن همه دست جان فشانی نموده بود سرکار رفقای فغانی جانب التوار تشریف
آورده بنده زینت [illegible] با همه دست انداز ایوان ایستاده در حضور سرکار رفقای مطلب را
بان زبان گفتم که اگر امروز گفتگو از این اجتماع در کار باشد تمامی بلکی خواهید رفت ایشان هم
این زبان را قبول کرده در بیت بزرگ نزول کرده روانه شدند اهل شهر نیز بخوانند هر کدام یک بیک کار
تخلف شکایت کرده بدعا ماه ایام دولت جاوید مدت پرداخته همان روز عید در بالاخانه خلوت
رو به خانه نشسته بودیم ناگاه از اطراف میدان صدای تفنگ بلند شده که آن بین از خود میرزا
خورده رو شده سرکار رفقای دست با هم شده که بیرون تفنگ انداز جدا کند بنده
گفتم لازم نیست و لطف را با آن بنده چند رفته اند شاید برادر قوش با فوج دیگر اند رفته اند با بیجا
خورده فقط روز هشتم در حین نزول امام جمعه که میرزا ابو الحسن بالکت اللازم ۱۲۱۸ روز پنج
خود گوی بحالی ... با خدمت ... رفته زینت که باید برنید و شدند تکلیف ... تا الحال
و ملاحت ... از قبایح وقت ... الفت ... شدم در نجات
میرزا ابو الحسن خود گوی ماند ... در بیرون ... شدند کشف ... شدند

... اهل ولایت ... که ... بعد ... نماید

چیزی ندارم که برای خود مصرف نمایم چه جای اینکه [illegible] باید فدوی از اهالی [illegible]
بعد از آن زیر بار [illegible] جهت مخارج او مادام در خدمت دیوان توقف
ننمایند و توقف او در اصفهان باعث تجدید فتنه و فساد [illegible] همان ساعت او را [illegible]
[illegible] خواهیم [illegible] از آنجا روانه شده [illegible] صورت تنزل نمودیم [illegible] که فدوی
نظر [illegible] روز در آنجا توقف کردیم تا آدمها را از عقب رسیدند و از آنجا روانه [illegible]
شدیم بعد از ورود [illegible] اهل بلوک را [illegible] بعد آمده [illegible]
اراده کشتن را داشتند [illegible] از [illegible] قم [illegible] پس فدوی [illegible] خواهش [illegible]
فدوی چون او را از این بابت [illegible] خواهش او را [illegible]
بدارالخلافه آمدم ده روز بعد از ورود فدوی او نیز رسید و [illegible] فدوی [illegible] است
گردید بلکه [illegible] تصدیق کردند که آوردن [illegible] باعث
فتنه شدید [illegible] که اول [illegible] الیوم و [illegible] امور ولایات [illegible]
و آسایش رعیت در این کار بود و از این خدمت زیاده از حد [illegible] عنایات اولیای دولت [illegible]

در ساعت [illegible] دولت [illegible] بجز زبان [illegible] حکومت [illegible]
در دوره [illegible] اصفهان اغتشاشی که در آن زمان روی داده و از دارالخلافه [illegible]
[illegible] بعد از [illegible] که [illegible]
اصفهان رسید رفع آن فتنه [illegible] انتظام [illegible] حسب الامر اولیای دولت
[illegible] مقرر [illegible] مفصل [illegible] که باعث فساد اهل [illegible] آرام
آن [illegible] از بابت [illegible] قطع [illegible] نشدن نسق ولایت توقف [illegible] رعیت
[illegible] بعد از مراجعت فدوی از خراسان و توقف
آن مملکت [illegible] ابتدا [illegible] حسب الامر [illegible]
را [illegible] اصفهان [illegible] توقف [illegible] نسق ولایت
را هم از قرار [illegible] خالصه و وجه ارباب [illegible] و از بابت مالیات [illegible]
[illegible] مالیات [illegible]
زمان حکومت [illegible] خان [illegible] وصول داشته به دیوان عاید سازد

احکام و دفتر المهر خدمات مفصله سوکتاب [illegible] به مهر مبارک سازند

این جان نثار را از دهم ذیقعده [illegible] الدوله [illegible] دارالسلطنه اصفهان [illegible]

ذیقعده وارد شده در باغ [illegible] حمد الله [illegible] از خدمت [illegible] ارض اقدس

المعصوم [illegible] ملاحظه [illegible] اولیای دولت [illegible]

بزرگ کار [illegible] نخواهد شد این جان نثار که [illegible] چاکران این دولت جاوید آیت

بوده باشم [illegible] کار [illegible] از وقت [illegible] زوال [illegible]

در باب [illegible] خالصه [illegible] بعد از [illegible] خالصه [illegible] از [illegible]

[illegible] بعد از تحقیق [illegible]

که [illegible] آورده [illegible] اطمینان داده [illegible]

[illegible] بعد از [illegible] خالصه [illegible]

خالصه [illegible] که [illegible] آورده [illegible]

[illegible] از میان [illegible] توقف [illegible]

و در کل [illegible] می‌شنیدم و فرزند [illegible] اهالی [illegible] که [illegible]

[illegible] خزانه عامره [illegible]

مالیات این [illegible] حکومت [illegible] بهادر [illegible] عامره [illegible]

[illegible] در حقیقت [illegible] ولایت [illegible] رعیت و آن هم [illegible]

که [illegible] بهادر [illegible]

بوده [illegible] حکومت بهادر [illegible]

باعث [illegible] اهل اصفهان از [illegible]

[illegible] اصفهان از [illegible]

بهادر است بعد از [illegible] از [illegible]

[illegible] کار [illegible] اهل اصفهان [illegible]

[illegible] زیرا که [illegible] بهادر [illegible]

کار [illegible] دیوان [illegible]

[illegible] از [illegible] اهالی [illegible]

[illegible]

الملوکیه قدر قدرت شاهنشاه عالم پناه روحی العالمین فداه نایب السلطنه ظل السلطان زید عمره و
بدار الخلافه [illegible] نفوذ اقتدار [illegible] مدت توقف این اقدس شاهانه در دار السلطنه اصفهان
از سنه ۱۲۷۱ الی [illegible] تا آخر ماه [illegible] اول [illegible] سنه ۱۲۷۲ [illegible] یکسال [illegible] در توقف اصفهان
فقدری در وزارت مرحوم میرزا آقاخان [illegible] در صدارت جناب جلالتمآب امجد اکرم افخم اجل الاولی
العلیه العالیه صدر اعظم واقع شد که در فرمانها امر از مصدر صدارت [illegible] حکم [illegible] صدور یافت
جهت تنظیم و عمارت [illegible] و [illegible] بندگان فداه [illegible] دیوان
[illegible] دیوان و حقیقه [illegible] آن و تعمیر [illegible] ایوان [illegible] وجه الله [illegible] دولت [illegible]
در ضمن روزنامه [illegible] ماه [illegible] دولت [illegible] کیفیت رفتار و سلوک فقدری در آن
و بزرگ [illegible] عرض شده و [illegible] بر حسب [illegible] دولت [illegible] در این مدت
خواهد شد [illegible] که در زمان حکومت [illegible] واقع شده و [illegible] آن [illegible]
عرض [illegible] به مقام شریف [illegible] دار السلطنه اصفهان [illegible] از [illegible]
و بنیات و در واقع [illegible] مقام [illegible] از [illegible]
رسید [illegible] خراب و منهدم [illegible] حکم [illegible] در حدود [illegible]

[illegible] اگر آنکه [illegible] شد تا [illegible] دیگر از [illegible] عجب الله اقدس [illegible] شاه
شده [illegible] قدیم [illegible] و [illegible] هم از جانب اولیای دولت [illegible] شده
مدت [illegible] بانجام رسید و از این بابت [illegible] دولت ابد مدت
اشغال [illegible] نیز [illegible] عمارت هشت بهشت [illegible] اقدس [illegible] زاینده رود
[illegible] آن عمارت [illegible] بانجام رسیده [illegible] از عمارات
سابقه [illegible] وسعت فضا [illegible] این [illegible]
[illegible] آن [illegible] در زمان حکومت [illegible]
[illegible] اولیای دولت [illegible] مأمور [illegible] آنها را [illegible]
نقش جهان اصفهان [illegible] ریاست [illegible] که [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] ریاست [illegible] دار الخلافه [illegible]
اگر [illegible] آنکه کریم [illegible] در زمان سلطنت
[illegible] نقش [illegible] و حکومت [illegible] سیف الدوله [illegible]
قطاع الطریق [illegible] قرار [illegible] مسلمانان را [illegible]

ممکن نبود و راه چاره درکار نگذاشت چنانچه آدم از دولت شاهنشاه رضوان جایگاه
و ملوک روم محمد الله فیما کان بهرام الله باده خواره ترکیبی یکنوع ربا ز ترسا نه دیر راهبی
با حجره از نقلی بدو کانات اطلاعات یکرنگی او مامور شده بعد از توقف مدتی چند در اطراف ملک او در گشته
شدن چون از جانب صاحب بر بازیچه آن قطاع الطریق روانه گرده باید مقصود مراجعت نمود
حقیقت مامور بیان نا ز زبان محمد نایب را از منازل ازدر مسلمانان استفاده داشت بود
نزل بار قصر داشت موقوف آن مطلب بود این جان نثاری وراه آن بوجه خدمات خود را دست
آوردن نگذارد بار دیگر بار رحمت قبول و توجه تر آن ساخته ندیده در مقام ترتیب و ترک ان آورد
برآمده کمی تاکنون تردید در نقیاب نثار دولت مرآن تدبیر آن بدل داشتم تاریکی
کرده بلوا آوردن داد دادن و نه نمانده عالی الرتبان نزل داده اهل رکبت سیار با وجود معلوم روزی چند در قرب
بجاه بود بازآمده تا محکمه زمره را بوده از دیگر چند نوبت ز داده مانده تا تو بگفته کمک برای محبت
نرانده روزی و دو دار حقه زبیلا خیال یکه بسب جنب اراده باز داده امیدوار است که هم چند روز توقف
کرده در مقام شکایت نیابت بزرگ برآمده قدری ادا داده دارا امیدوار بودم که تا بوی نمود
و در باطن در کار شد برای بعد دارد و به یک نقش دیگر برایم از نظر ادبار فایده نداشت نتوانستم تراک

از رمضان تا آن رفیع کوه باعث نزدیک داشت که دولت شکوه چند روز در ماندن از طول کشید
هر روز از نیت بلیه بر مطلع شده یاس تکا بار او حاصل شده که نیابت عالی به زبان داده ز تنگی و کرد
رقعه بجاه عالی الرتبان در اینجا بار دیو فرست که الآن بیدار شده بریدم تا آخر نفس بر مردم که تنگ آورده ام
ادم مامور بود و بخیر رفت بعد از رفتن تمامی شکست و پریشانی خواهد شد عالی الرتبان بعد از اطلاع
بر آن مطلب از ترس جان نمود رقعه را از دو جان جاری و نیکو رقعه بجا الرتبان نوشتم به جلال کرم بسیار سکوت
عوادار باتفاق خوانند و یار که احکام ادراک داده و رفیق آن رسید تر جمالات فرمود بعد از رسیدن
آن رقعه کاغذ بجاه جاوید رفیقان عالیجاه که نوشتم در آنجا بجنب خدمت کرم از دو جز
را فوراً رفت آن باه رسیدن این کاغذ باید جمعیت کرده بی قراری و جمع اطراف قلعه آن
بدل دار خیف را رقعه بگذار که نه از کسان او بیرون بروند اگر توانستی تمام آنها را دستگیر کرده
بنوبت و الله برفور رفیع آدم خود تا که مرا بخوبی بعد از آن هر طرز نشسته اقدام فوری که کاغذ ارجمند است
تقدیم داده و ثبای کریم را آورده اعلان شب رقعه عین مفهوم جاوید رفیقان بعد از اطلاع بر آن
مطمئن و در نگهداری دیدار داماکه نظر سلطان طلوع صبح که قرار داده بجمع در قلعه را احاطه کرده از روز
تا شام مشغول تردد تنگ شدند چون اهل اردوی سالار بود که از نتایج اوضاع کریم صاحب نظر

بعد از آن وقت از جنگ آمده بودند وقت را غنیمت دانسته در مقام امداد [illegible]
برآمده زود با لشکر از اطراف قلعه نمایان شده [illegible] آتش زده میان قلعه ریختند [illegible]
جنگ بود تا از وقت [illegible] سلطنت امداد [illegible] اقوام [illegible]
دیگر [illegible] از [illegible] رسیدند بعد از آن [illegible] آنجا
قلعه را [illegible] جواب [illegible] را [illegible] بافغان [illegible] آوردند بعد از [illegible] این
بافغان [illegible] از [illegible] رسیده [illegible] الله [illegible] مانده [illegible]
[illegible] از [illegible] دیگر [illegible]
از [illegible] تمام [illegible] از آن [illegible]
[illegible] سالها [illegible]
[illegible] الدوله [illegible] الدوله [illegible] دیگر [illegible]
[illegible] از طرف [illegible]
[illegible] آمده [illegible]
[illegible] که حضرت [illegible]

[illegible] نموده که [illegible] از ظلم [illegible] رعیت [illegible] از [illegible] ظلم [illegible]
[illegible] بسبب [illegible] از [illegible]
[illegible] که [illegible] از این قلعه [illegible] روز [illegible]
رسید که [illegible] این سلطنت [illegible] انجام [illegible]
خدمت جناب [illegible] صدر اعظم [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible] سلطان را [illegible]
[illegible] فتح [illegible]
[illegible] روز دیگر [illegible]
[illegible] جمعیت [illegible]
[illegible] آمده [illegible] از [illegible]
[illegible]
[illegible] روز دیگر [illegible]
[illegible] رسیدند از [illegible] که از [illegible]

حرکت می‌نمود جان ملکم هم سفر بودم که عمارت رفیع زراعت‌ها را از مسلمان نمودند که به

مولوی دستگیر نمودند امروز که در وقت گذشت بزرگ منزل رسیده که بجا از دوار رفیع دولت خود آنها

آنها را نمودیم باز بعد لحظه چند آن شب از من آنها را موقوف داشته از باب اظهار محبت می‌گفتند

دیگر نیز در ایشان در نگاه تا اطمینان کامل جهت آنها حاصل شد روز دیگر آمد او را وقت داده نمود

رباط را برسم که دران نزدیکی باشند هر وقت صدای شور بلند شده خبر نمایند خود دران صحرا اسکان

منزل تیرانداز شدم آنها هم دران عمل و روش اول بطور کناره گیری دیدند تماشا قدری توقف کرده

توجه نمودم چند روز تحقیق قرار خواستم از آنها چه قدر تیر از تفنگ حاصل شده چند تیر انداخت تفنگ

نسبت با دیگر نمودم زیرا که باد بود باد هم تمام شد با چه کسان از تیر خالی شده بیاری تیرانداز را

گذرانده جان ملکم دران اثنا با دیر قافان پیش زبانی گفتیم که هر وقت گفتن خواستم الحمد الله اگر چنین باشد

اندیشه کردم اگر باد از اقتدار ایشان مستعد باشد و قتی پیدا کند تیر از چندان تیرانداز شکست کنم

در همه صحرا ایشان فاش شد دیگر وقت غلام را اقتدار را به کند کفش نوشته وقت کنم تیر انداز هم

ایشان تا کی قدر در باز لجبازی شور و غوغا شده هر را کند که هر باز برده روز نمودم الان ساعت

حاجی محمد رفیع خان نایب جهان بیگی اتفاق را نزد الهی که سابق باور داده بودم که الحمد بعد آنها را رقم

با جمعیان خود ساخته بود بعد از روانه دو شش عنوات از دولت و کمک بجهت فرستادن روانه شدیم دران

بین خبر رسید که میرزا افضل جمعیتی باطراف نخود زار آورده از بیم جان متوجل حوالت نمود شده است

جان ملکم دید که بر اسپ سوار کرده برف بیابان در صحرا است رفیق نایب جنگ و جدال و نزاع و قتال

نیست و همانا میرزا افضل اگر چه با جمعیت زیاد و نهایت استعداد باشند قابل این نیستند که تاب مقاومت

در قرار برابر ایشان جهت داده و جای آنکه بدون زحمات او را بند بر دستگیر نمودن گفته اند اکنون که هر

موقوف داشته بود فرصت تاخیر جان که قریه کاری سکنا زاد بود و خود آمده دران شب چند کانه با ما

آنجا از تیر و نیزه بر مشورت کرد از باب اتمام حجت نامه ای نوشتیم و در جواب نوشته بودند رسالت مقرر است

تماید و با چه در حدود از بیت مزار دیوان رسانیده یکی از خود بیاید که این دزد قطاع الطریق اگر

الله ربیع الثانی اخیر گرفتار شده تمام باش او خواهید رسید که الحمد لله الذی محمد الکریم نجاتنا

اول او را به خود در دست نماید و خود برخاسته بدون اکراه و اجبار بیاید و تا ذکر خود از در

از ابهام بیرون نماید و از این منع راه عالی مسلح است از کار قبول نمود را از کناره گیری دوری

در سو بهم از نخود فراهم سازند نظر رعایت رعیت نمود الله اکنون که هر روز بعد تنبیه زحمات شود

شب ساعت قریه رسانده سلطنت که اکنون میرزا افضل را از کار وا داشته آمده تمام بخوبی و بتمام کردار

نحو از فتنه طغیان غدار بیرت سوء نوبت تا او را سامات مخوف سلطانی کردم و باعث رفع [illegible]
ز بود بعد نکوت هر نوع اضداد هر قبیله و سیاه قدر از بدر [illegible] ابا غدر دولت با [illegible]
بکوب جبهه یاد دارد تا در نهایت بیرت برالت که باد زشتم که قدر اوج تحویل نهانها [illegible]
اسم هر یک را سامات مخوف گرفته باشد و شد تا تنگی راه از راه دیگر باوف قهر بدار [illegible]
با اوضاع تحویل جهان فتنه به زرافه ای بقسم چون صد دور انداخت تنوش آنکه معلوم شده نزد وا اند [illegible]
ره عظم به تعقیب آمده هر چه تحویل را گرفتن دارد [illegible] در تمامی کار آسان باعث تعریف
مالک بر اساس ترتیب است این سخنان در حق او کرده رفع و اضافت ز اسلحه تحویل جهان تا از اول [illegible]
بجواب از آن بر عهده تحویل لشکر را اطراف قرار بر در تا از اول تکلیف کرده که آن ربیع [illegible]
حفظ طغیان ادراک ترتیب شده در تقسیم تو شمار الیه با جار آن ربیع شده و قواب کلی بداران [illegible]
بجواب تحویل در جهان قراره تحویل تکلیف کردم اضافت کرد بعد از آن در سه بجواب کلی بعد [illegible]
که از اطراف جمع بعد از رد چند تو را هم راهی باز نمانم و با تحقیق از آنجا که بدون آمده اندر [illegible]
از راه به باطن ز تعقید را با باب رفع شرکت گر بعد از آنکه در او قرب بر اوان او که سال ادعای [illegible]
در تنگی باد او دانشمند در تقسیم نگوه برآمد که این مرد ملک را با تعقیب تعریف که در رفع تم بر آن [illegible]

جهان تا از مراتب اول از وصف ز تحول نقد لکه و اجداد این صاحب حق نمیشد از صفوات [illegible]
در بدون هر عا شد او را که آمد تحکم از عنوان عتاب فتح الاسلام در دست آنست که حکم او را که ز [illegible]
و رسوم بر قدم تحفظ تحویل ز شد بعد هر جاه و علا نگه ز جهی در آن عمار ز را افغان جوانند که از قدر او منع [illegible]
در صف علم بر طبق ارباب حقوق را اعلام داده ماهی که ایران تحویل جهان را اقتدار [illegible]
بر آن گوش اندر بدر بر ز این تعامل این علم شد در دور بدون جواب شاه با خدا است نسبت بر قوم [illegible]
این الله تعالی هم تا بار تا اولی بیا دارد است بدهم آن مراد عهدها برگوییم از آن سلک جملهم که تا [illegible]
رفع ادراک و ز عمادی گالدنم دانشمند تقسیم را بر سر آن کسانی که طرف فتنه و نسبا اوج از قسمت [illegible]
سکه آن قرینه از آن فانی و دار زنی بهم تحویل آن اکبار ز قسم جمع رها پایه آنکه و سلطانی [illegible]
دولت تحویل بقره در آن قیر ز خواهم و تیر بر آنها را قلعه حبشی که از قبل کنم در جلو دولت بجواهر [illegible]
هیچ دارم که در او وقت تا شکلی بر آید بعد از آن چند روز بر رباط ارغند کاره و تجربه [illegible]
بعد از ده هم سینه هم در آن طیش بر رباط تحویل ادیان حمل را نزد و قرار بعد که بر رباط ترکان [illegible]
او ابان که باب تحویل شد در عرض هر نوع جنبش قبیله را متوسطه عوض تا تحویل ترکان قراهم قراب [illegible]
در خوف رباط ترکان مر ایران اعلام دارد و یار و از آن بدون تا هر در قلعه شده از اعیان [illegible]

دیگر پاره نهرهای بزرگ [illegible] در اطراف شهر واقع بوده و عبور از آنها [illegible] نهایت
صعوبت داشت گاهی برای [illegible] از آنها [illegible] و گاهی [illegible] ساخته‌اند ازین جهت
کار تردد بسیار مشکل شده بود [illegible] زیاد رسیده چنانکه [illegible]
جهت گذراندن [illegible] لشکر نهایت زحمت برای عساکر منصوره دست داد [illegible]
[illegible] جدیدیات [illegible] بحکم [illegible]
با این نهرها [illegible] که الآن در نهایت [illegible] از آنجا [illegible] اصفهان
تا [illegible] که در راه [illegible] واقع است از [illegible] که [illegible] فرسخ است از [illegible]
[illegible] برای تردد بسیار [illegible] قلعه [illegible] توقف [illegible]
[illegible] در [illegible] که [illegible]
[illegible] و این [illegible] عالم [illegible]
و نیز پاره از قلعجات که [illegible] بودند [illegible]
[illegible] از جمله [illegible] که [illegible] از بلوکات اصفهان [illegible]
[illegible] آن [illegible] اصفهان [illegible]

[illegible]

[illegible] سلطان اصفهان [illegible] الدوله
[illegible] آن [illegible] در دست [illegible] آنها را [illegible]
[illegible] ترتیب [illegible] ولایات [illegible]
[illegible] از مجتهدین [illegible] داده بود که [illegible]
از [illegible] مطلب [illegible]
[illegible] که [illegible] این [illegible] از [illegible]
[illegible] که [illegible] آنها [illegible]
[illegible] که [illegible] نموده [illegible]
بعد از [illegible] احوال آن [illegible] که [illegible] از میان [illegible]
[illegible] در [illegible] از [illegible] در مقام
[illegible] آنها را [illegible] داده [illegible]
[illegible] مجتهدین [illegible]
[illegible] آنها را [illegible] آن [illegible]

داشته بمصاحبت چهاریار در تمام روز پنجم چهار ربیع الاخر که حکم سیاست ایشان موافق احکام شرع
اسلام رسید حضرت شیخ الاسلام در میدان نقش جهان بچهار دار آویختند [illegible] اجساد خبیثه ایشان را در مقبره
مسلمانان راه ندادند [illegible] که در قبرستان ایشان بردند چندان ماندند که
خوراک سگ بسیار جانوران ماندند و نیز ذکر از ادعات فدعایان [illegible] شده بود از جمله
مهیار که نزدیک قمشه است [illegible] حواله شده بود بعد از ورود [illegible] زین العابدین نام [illegible]
آنجا با مهدی نام که یکی از دعایان بود و الحمد خدا احتیاط می نمود که [illegible] بکند [illegible]
یا راه دیگر عداوت سابقه داشته می شد [illegible] که باید [illegible] او [illegible]
جهت [illegible] مهدی [illegible] بگردن [illegible] آن [illegible] که [illegible]
از آمدن او [illegible] او را دیده [illegible] رسیدن [illegible] او را [illegible]
شب [illegible] دیده [illegible]
در میان [illegible] شب [illegible]
[illegible] که [illegible] روز دیگر [illegible]
عداوت سابقه که میان او و [illegible] که هر چه [illegible]

[illegible] کرد محمود [illegible] با جمع از اهل [illegible] در مقام تحقیق
برآمدم پس از آنکه [illegible] سلطان [illegible] با [illegible] داد [illegible]
[illegible] او [illegible] دیگر [illegible] آن [illegible]
با [illegible] در تمام پس از آنکه [illegible] ایشان [illegible] روز [illegible]
[illegible] که از [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] جمع از اهل [illegible] در مقام [illegible] تا [illegible] آن [illegible]
که [illegible] که این [illegible]
که [illegible] که این [illegible] حکم [illegible]
[illegible] آن [illegible] که حکم [illegible]
[illegible] را [illegible]
و [illegible] میدان نقش جهان [illegible]
[illegible] زن [illegible]
[illegible] که [illegible]

در کتاب را دیدست و خواهد بود او در ملک [illegible] خضر کوه [illegible] قرآن [illegible] برداشته [illegible]
[illegible] آن [illegible] و بار آن پاپا را [illegible] آن [illegible] آن [illegible]
[illegible] قطعه قطعه نموده [illegible] را [illegible] گردند [illegible]
بدان اندازه [illegible] کل [illegible] آن [illegible] را [illegible] براین [illegible]
[illegible] در [illegible] از [illegible]
[illegible] آتش [illegible]
[illegible] حکایت [illegible]
۱۲۷۳

[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]

شد

هو الله تعالی

در الف هزار و دویست و پنجاه و هشت هجری که مرحوم میرزا تقی خان حسب الامر
اولیای دولت قاهره برای تجدید عهدنامه با اولیای دولتین علیتین مامور ارزنة الروم
شد راقم بنده در رکاب ایشان همراه بودم چون با اول خاک روم که منزل قزل ارزروم است
رسیدیم مهمانداری با پنجاه نفر سواره نظام از جانب دولت علیه عثمانیه مامور مهمانداری شده
هنگام ورود بقدر ده نفر نظام صف کشیده تعظیم نظامی بعمل آوردند مرحوم ارقم نسبت به ایشان
بزرگی اظهار مهربانی کرد که نهایت رضامندی را حاصل نمودند پس از ورود منزل بنیاد طعام
از جانب دولت اظهار مهمانداری داشته که پاشای ارزنة الروم مهماندار دولت علیه
ایران گماشته مرحوم میرزا تقی خان مخارج ایشان را قبول کرده با این زبان عذر آورده ما هیچ
تفاوتی مابین دولتین علیتین نمیدانیم بهمین سبب از روز ملاقات میزبانی ما روز ورود او را دهیم
را زیادی و مهربانی مهمان او بود هنگام ورود و خروج از لشکر باری مرتب سرهنگ نظام
باستقبال آمده در نهایت احترام میرزا تقی خان را بجا آورده که برای او خانه که بود و دارد
پاشا را اکابر ترزوارت فلان به منزل بیارند فرستاده و دو ساعت بعد از منزل بیاید که

با کمال

[illegible]

بهنگام ملاقات پاشا این خوشامد را داده و تشکر کرده که بامر خود تدبیر نماید که ماه بلاد تابع
دولتین بدیده اکرام مرحوم ارقم دیده و وی را قبول کرده و در روز فتح ایشان خان قدر
آورده که فرستاده پاشا در محل ایشان بر کشت برتبه صاحب منصبان ادارات
نظامی ایشان را داده و رخصت گرفته روز دیگر وارد در نوبت صاحب منصب که از دولتین انگلیس
و انگلیس و روس مامور توسط بودند بدیدن میرزا تقی خان آمدند سه روز بعد از ورود مرحوم ارقم
پاشا را دیدن کرده بعد از آن پاشا او را بازدید کرد چون دو دولت دوم قرار
بعمل آمده مرحوم میرزا تقی خان روز کرفت ثلاث داد با پاشا هم در بازدید
آن مبلغ را داد پس از ورود میرزا تقی خان خود هم از دولت علیه عثمانیه با رفیق بدوم آمده
وقت شده پس سه ماه بعد از دیدن میرزا تقی خان انور افندی از دولت مامور شده او را
باحترام تمام وارد کردند بعد از فراغت از دید و بازدید کار مجلس مکالمه کشید چند روزی در دوار
اینکه مجلس مکالمه در کجا باشد میان سفرای عثمانی بود با اندوه متوسط شده هر یکی در منزل انور افندی
دیگری در منزل میرزا تقی خان بود بعد در منزل مامورین تر سلامتی که مامور انگلیس که در منزل
را در دیگر مامور روس باشند تشکیل که کرد بر میرزا تقی خان مطلب مامورین دولت را او داد که
دیگری از انور افندی و منشیان طرفین هر روزه بیانات از یک را بنویسند در مجلس که

منعقد می‌شد جواب سؤال را رسیده از افندی و میرزا آقاخان به دولتین علیتین

و فرق میانه در تردید جواب نخواهد بود از دیدن آن آنجا [illegible] فایده میان مطلب دیگر [illegible]

و اعیان ترتیب مجلس را منعقد ساختند توضیح بیان جواب سؤال [illegible] در [illegible]

علیه قبول است اگر کلام الصلح ملزم است ایلچیان از نکات رجوع فرمایند [illegible]

احتیاط زیاده [illegible] میان آن عبارت [illegible] قوه اجماع [illegible]

ملزم بود که [illegible] بعد از [illegible] میرزا آقاخان [illegible]

[illegible] اجماع [illegible]

[illegible] میرزا آقاخان [illegible]

که از جانب اسعد پاشا با آن جمعیت آمده بود [illegible] پیغام داد که پاشا [illegible]

[illegible] مسلم [illegible] این کار [illegible] در صورت صدق موافق شرع [illegible]

[illegible] در صورت کذب [illegible] شرع [illegible]

[illegible] کدام [illegible] این [illegible] شده اند که [illegible]

گفته [illegible] مجلس شرع [illegible]

علی

[illegible] از جانب [illegible] در [illegible] شرع [illegible]

[illegible] میرزا آقاخان [illegible]

رسانده [illegible] بعد از [illegible] از جانب میرزا آقاخان [illegible]

[illegible] جواب سؤال [illegible] قرار دادیم که فردا [illegible]

[illegible] کیفیت اجماع و جواب سؤال را شنیده [illegible] میرزا آقاخان [illegible]

گفته [illegible] از افندی و اسعد پاشا [illegible] فردا [illegible]

این [illegible] افندی و اسعد پاشا را دیده قرار دادند [illegible] فردا

[illegible] بعد از [illegible] اهل [illegible]

اعیان [illegible] اجماع [illegible] قرار داده [illegible] فردا [illegible]

[illegible] این [illegible] این قرار [illegible] اجماع

[illegible] شده اند [illegible] اجماع [illegible]

[illegible] اجماع در مقام [illegible] اجماع [illegible]

[illegible] در حیاط [illegible] در حیاط

[illegible] آب [illegible] بلکه [illegible]

نیده ده دوست از برفش در کشیده بعد از آن زد با ولی بسیار چند آورده در اطراف دیوار خانه
را با زبان عاده کرده از با دین هم بار آتش زدن رفوا به کنند شنید آبه هم بر منزل ما مراه
قطع کوه نه زندگی که از این حرامات هلاک شدیم از برون هم تعقیب باشند و فنی بر در خانه
مشغول بوده در زیر ان توپخانه قرقی میکرد که بیاورد تا تفنگ کوله داد چند از ایرانی که کلفو از دریا
گشته بود ما هم از اهل ایران که در ارض روم سکنی دارند زنده نیکذارند حال ما که عربی بوده
بجا ماندن دیگر راه دور در بین شهر ساکن شده اند کنگ به ایم که بر از قریب است دیگر ضد خوانسته خواهد شد
ما هم نفقه او نوشت با کوه من افعا جسیم در ان اما برهانس نام از کارپرداز توپخانه از خدمت دادم
نقود از دولت ما با پاش انداخته از هم جهان راه فرار در پس ارف جمعی را در عقب او گذاشته ما نه
او را پاش را کرده بیار از قصاب ان رسند و با زنباع آورد او را اتفاقی آورده اشخاص که بالای بام
مشغول خواهد بود نقود را از بام ایشان با فانه رسانند که درین از قهوه خانه الحاق نشین ایرانیان
دران وقت با او آن در شکسته را قهوه خانه شده کلفو دیگر راهم با ایشان رسید که دیگر بر نوید
رسانند و آن کشته را بالای بام برده پاره پاره میکردند و اعضای جسد او را با هم بر انداخته
ب برادرها نیز دیگر چند زخم کاری زده از جمع این بنده و ناوه را نیز کلوله تفنگ زخمی زده شد
بون ماده منظر کردیده کار با جا کشید بر ز توپخانه کیف تفنگها را از ساچمها چهار پاره پر کرده

نیاید

چند از بعد علیه آنها را از این قضایا که تفاوت طلاق است بر دل کشیم و الله الذی نام او
خواهند که ما نیز نکته او عرض کنیم و چند نفر از آنها مجروح شدند بون حال را بین منزل ایشان
از ایشان را نیز کرده و نقابت خانه نام رسید با ما که ما ده جهت این امر ملاحظه دید
با اتفاق ایرانیان جواب خانه آمده نفری را جواز آنند که دیگر در باز کنند که نیز با ما همچ
ندیدیم بیش دیز نظام خیمه ما و مردم برکرده شدند کسی اگر نمارد است بلکه بیند و ملا این ایشان
نمرده سید اول ایجاد ارتد کنند ما در باز نمرده اول تکرار این است که بعد از باز شدن در
این جمعیت بریزند و ما را بقتل رسانند و باید ایجاد است تفنگ در دو مدت است ادم خدا
خواسته خواهد شد این جواب بالطبع ما را ارسال کنند و بر گشته بعد از زمانی اورد ما شنیدیم
ما با ماکول ایشان نکر نفر شده اند ما هم بحال خود ایستم ایجاد ایشان ذرب نیز هر از تفنگ بود و با ما هم
بجهت تفنگ سلولم است در این مرد و قلیل بیان آن جمعیت جراحات دارند در ان بابی
بجز ریاسا که مستقیم تحریر داشت که با طبع اهل ایران ایران است و در ان اوان با پیچ
از ایرانی که از جانب دولت علیه ما به اردی ادم ما در که این حیله ضد طبیعی است
در منزل ما در کوچه زده بود که هر رقم از انواع انکه از ادرای ادم بلو شکسته ار انها
ارف و بعد رفع از ذهن رعیت ایشان را در مدتی او بود که ما را هلاکت و ما نیز از غرب

پانیده درده محو را این رسانید ذ سعید خود همراه برداشته با چند نفر با مداد بجهت آمده بود

نزل میرزا آقوخان که سید صدر بزرگ بود با مداین او چند روز آن پناه برده بود از شنیدن این

با مداین بیشتر در پنهان که عسکر عراق با مداد مار سید دیگر با هم رو دانند که پناه برده بود اگر

امواز هم کرده بود هم بزرگوار ما آمده میرزا آقوخان که بخانه ایشان نزد ایشان از بیشتر کم دیده

این خبر بکار رسید که از احمد را اتفاق در ذرین و دل نقد بردن بریزند سانیده قدری که

جمع آوری آنها شده تحقیق دراز است با هم بسیار جمع بود بردن زحمت ایشان نزد منزل او شده بود

نیم ساعت از این خبر را که کامل رسید میرزا آقوخان گفت اگر آمدن فریق چاره نداریم

اگر فقط والله چاره بجز جنگ کردن نیست ما هم کشته شویم لااقل کار ما تمام است نداریم

فریق ایرانی که نزدیک رسید چند نفر از آن عسکر همراه داشت در عمارت گذاشت بعد

برهم کرد که این حرکت ما بسیار نادرست از این دعوا برداریم و انجام این کار را به کناره

در انجمن رفتار نمایند معمول خواهیم داشت اگر با جمعی طلب سلام برای جماعت ما و جناب آقا آمده بودیم

یکنفر از ایشان زنده نخواهیم گذاشت و اگر تقصیر ندارند با ما باید در میان جمع قول بدهند و

در آن مورد فریق که بگوید بدون سبب حمله کردند احوالات علیه ایران با تقصیر تحقیقات ندارد

بودن اجلاس ایشان بخلیفه اسلام با شاه و دولت فریق یوسف فریق پاشا پاشان از تجدید گفتگو اورد

بجنبند

بشنید بیندر معلوم راه بکجا رفت و حرکت کردند که در کار میگیرند و هم رفتند با جمع هم خورده

قدم چرا ما بس گذاشتند در میان عمارت را کناره گرفتند فریق نزد آن بیشتر زده

بردارند تا چون از راه از بیده بودند باد چون آن سید خود با هم گذر باز رفتی و سرداران گذاشت

بعد از یک ساعت چهار نفر را که پرده بود از عقب او به پایند با چند آنها تا یک آنجا بازی رسیده بود

چون منزل ما در کنار شهر واقع شده بود اخراج و زده بس در منزل ما حرف کشیده شد و علم فریق

بود فریق اول کار را کرده که نزد ما که با این نام در کار و ایشان بودند که پاسخ زبانی با این

آوردند عسکر گنجی بالای بام و سنگها زده بودند که در اطراف دیوار ما گذاشته بودند برداشت

و آب ما را که بسته بودند از تسلیم از یک مبارک شده بودیم تکلیم او باز گردند راه

برای ما بس از این جمعیتها فریق نزد میرزا آقوخان آمده بعد از دو جانب از ما ایشان دیدار

نمود گفت از هر بابت آنچه بیش از این نمودار شد که همراه داریم در راه محافظت

کرده شده ایم و اما زنده این گذاردیم که بعد دیگر این آزار تو در کسی نرسید بعد از درون خانه ام

برگرد بود بعد از آن بیرون آمده برای سید پاشا پیغام داد که این ولایت از عقب

برده نمایند و این طور حرکت باعث همه احوالات علیه شد از انجا ما نوشت

و این جمعیت را متفرق نمایند که از این حرکت انجام احوالات عثمانیان در دل خیر ما را خواهد شد

اگر وقت فرصت بشود مختصری یادی از دولت ناچارم که جمیع این اجتماع و جواب کلمه را
و مطلب از پس دادم و اگر جواب آنها را ادا نماید و مخاطب ایشان هم شنیده و گذشته
بدیهی است که اگر از جمعیت آنها را بطور زودی مشوق سازم اگر نگردد نمیدانم تمام این
ترقی و آبادی نمیدیدیم با این شهر را تمام میکنیم اعلیحضرت پادشاه جواب این پیغام ترقی را بطور یاد
ترقی داشت که حرکت ایشان از نزدیک اعلیحضرت پادشاه دقایق فرصت بر بالای چندی رفته
با آواز بلند با افواج تقویت این مکالمات شروع شد که آیا شما راضی هستید که پادشاه شما بمیان آید
در میان اهل فارس برانگیزد و تقویت این پیغام در دهان دولت علیه قاجاریه باشد
که در ارض بودم قوت بخشیده و از اجماع که اهل دولت علیه ایران را بالکل تقویت داده‌اند
بی‌وجه تقدیر ساختند افواج گفتند ما همه حاضریم و بر دولت هستیم هرگز بیدار دولت خودمان را
تنها نگذاریم بعد از افتخار اظهار نمودیم ترقی بعد از انگلیسان از افواج
ارزان گشتها فرمان داده و با فوج تقویت اعلیحضرت پادشاه و دقایق در خیابان ترقی
شده و قافله از جانب اعلیحضرت پادشاه از ترقی آمده بیان عادت کرده ترقی جواب که او کرده

از فرط اجماع را مشوق گردیده بخوبی دولت طوری بگذارد در ترتیب تمام این شهر را فوراً بگیرم
با همراهی افواج انگلیس میدیدم که بدنامی برای دولت حاصل نگردد و فقط خون ریخته شود ترقی را
فهمیده و جمعیت ایران را بسیار بگنگ دیده ناچار بودند بشارت رفتن را بسیاری از آن جمعیت بسیار
مشوق گردید تا که بعد از اشاره از تقویت باقی ماندند از اول این حرف تا آخر نشان داد
لوله کشیده و متقاضی مشغول مداخله گردیم تا خداوند رحمت حضرت سبحان باب این دستگیر را
فراهم آورده و از آن ملک کتابت یافتیم ولی از نقشه و پیش باقی ماند چه تقویت دیگر را
بردن انداختیم و چه ایشان بروند بعد از بهم خوردن آن اوضاع و شوق آن اجماع اعلیحضرت پادشاه
دعا برین ترتیب و قافله و جمعی از اعیان شهر منزل آمده و در اثنا گفتیم چند نفر چراغ نیز برای
معالجه مجروحین همراه آورده‌اند تقویت بر ترقی آن هم در ستهٔ زخم دیگر و غیره داشت ولی از غم
تو سوختن نداد جوانی در عمارت بزرگ از شدت خواب جای آباد مانده بود ترقی پادشاه
با اعلیحضرت پادشاه وا داد که نیز ترقی کشتن را با درستی نمودیم هر وقت نازل
برای انجمن گویم باز شهر خواهند آمد اعلیحضرت پادشاه کمک عین تأمل داد بهتر این است که بنویسم چند دفعه

لباس روی چادرند که اینها با فقر لباس از منزل بیرون بیایند چادر را بهانه کرده از بعضی از اینها
باز پرسش کردند رفتند و باز گشتند میرزا آقوقان با اسعد پاشا و رفقای دیگر این چنین حال
تازه است که کرده اید اگر حالا به جهت بیرون آمدن از منزل شد که لباس عثمانی بپوشند و این لباس را
به جهت چه این ننگ را بار دولت علیه نپسندیم و از آن است بگذریم که چاره [illegible]
و تصورات آن اینها [illegible] از ترس و [illegible] کوه و الله [illegible]
جمعیت [illegible] این خانه را فراوان کشتند و اینها را [illegible] آوردند
ما را بشارت برند که این کار شد الان با این چند نفر آدم مجموع [illegible]
بریم تا هم در مقام مخالفت عموم بر بیاید هر کس بخواهد راه ما بیاید تا جواب [illegible]
و جمعیت را را ایرانی بر ما سلام نمی افتاد ذریق پاشا و [illegible] جواد که در آنجا [illegible]
آوردند نقش [illegible] با مجروحی با [illegible] جواد که از آن میرزا آقوقان هم [illegible] شده
[illegible] از آن چادر [illegible] است و این [illegible] است [illegible] شده [illegible]
روانه شدیم و [illegible] از هر طرف [illegible] الطاف [illegible]

بر [illegible] پس از دو بار هم چادر [illegible] میرزا آقوقان [illegible] برای [illegible]
بیان ساختند و جواب [illegible] زخم مجروحین [illegible] اسعد پاشا و رفقا که [illegible]
دیدند قطع کردند هم [illegible] خواهند شد این [illegible] رسید که باید [illegible]
[illegible] آوردند ذریق پاشا از این [illegible] شده فی الفور [illegible] عسکر را الان [illegible]
[illegible] میرزا آقوقان [illegible] و برای پاشا [illegible] که [illegible] شنیده ام [illegible]
[illegible] از بعد از شنیدن این پیغام در مقام [illegible] که [illegible]
[illegible] ذریق از شنیدن این خبر [illegible] میرزا آقوقان آمده [illegible] از
آمدن اسعد پاشا [illegible] قرار [illegible] هر وقت از [illegible] شده [illegible]
[illegible] چون [illegible] رسید [illegible] چادر [illegible] خواهید [illegible]
[illegible] میرزا آقوقان [illegible] ساعت [illegible] پاشا از [illegible] شده [illegible] [illegible]
چون پاشا [illegible] رسید [illegible] گفته خواهید [illegible] شنیده [illegible]
[illegible] در جواب است [illegible] پاشا [illegible] ذریق پاشا
بعد از وقت [illegible] مراجعت کرد بعد از رفتن اسعد پاشا ذریق پیش میرزا آقوقان آمد

قدری صحبت کرده رفت چون کار با پیچ کشیده میرزا توفقان با ما در مقام مشاورت برآمده
در تکلیف خود دیدم از یقین دارم اگر این چیز بجا چیزی از آن کار رسیده کار ساز سرکار ما نگاه
کو سعادت ما را اتفاق قسم بود باید بسیار باز این تو سلامتی خود بر روی کار نمایم
قدری در روز پیر الکساندر و جای میرزا احمد وقایع نگار گفتیم که اول خود ما این امر کنید که وقتی بود سه
جهت دیگر نتوانم در ارض روم بمانم یا لیت بلاد این باره انتقال دوباره جمع شده اند که اینکه
ما هم در ایشیم تا رواج شده دیگر چیز نمانده که برای شأن ما عزت وقت کنیم بلاد برای ایشان
چند نفر را که باقی مانده و انتقال بگیرند ترف ما دیگر امر بعد از این هم قدرت دوام است دیگر نمایم
مانده بعد از اتمام این گفتگو ما هر کس در جواب در زوال شده در مقام تدبیر تازه برآمد که میرزا توفقان
بجای تعصبات ما بر تیغ انگلیس دوس بنام داد ایشان نمیدانم چه جواب داده که از این مختص بیار
رست داده شده جواب گفتیم ما هر از رفتن شما راحت نیستیم خود ما آمدن منزل شما آمده در جنب آنجا
باید برسانید که دشمنه خواهیم که میرزا توفقان گفت اینها که آمده منظور شان این است در ما را
از رفتن منع نمایند جواب چیست ما گفتیم جواب این فقره را کردن با چند از که ماندن نمیتوانیم
با ماندن در رفتن اینها است خود ما ارزش در عقب افتاده آمده بود میرزا توفقان گفتگو زیاد کرده
چون دیدند ترف خود را بر وقف بر ترف ما نمیتوانند گفتند که ما بریم و کسان شما از رفتن

باز میدانیم پس برده بر خواسته کار قدری آمده مطلب را در میان نهاده که رفتن شما خوب است
ما در حق شما چنان و چنان خواهیم که سعادت بود دلیل عزم خود حرکت میکنیم که دولت علیه عثمانیه بشما
ترحم می نماید و از خواست ایران شما رواج شده برآید بلکه تعین شما را هم قبول نماید قدری گفتگو
آنچه میگوئید برای حساب دشمن است این اعراب است بلکه تعهدات شما را تعهد دولتی میدانیم معلوم است
در شما از جانب دولت ایران جهان ایشان بعد از اطلاع وقایع البته دولت شما این کار در وکالت دولت
عثمانیه را رفع نموده و هر چه گفتند اعوا نموده اند لا تعلقات ما از میرزا توفقان است نزد کریمان
اگر او ما را از حرکت ممانعت بکند و این قدر بیچاره بودیم که دست تو ما را اتفاق چاره ندارد این جوابات
را با پرسانند و این امر فواید را از ایشان نکشیم و آنچه داشتیم فارست خود ما ذکر کردیم بلکه ما سعی
از دولت علیه باور بکرده اند که تکلیف خود را در ماندن میدانند مختار است ما هیچ از این مخالفت
حقوق دیگر ایشان را داده و ز علم این در ارض روم نخواهیم ایستاد دیگر این تکالیف را از دولت خود
خواهیم کرد البته قراری در این کار خواهد شد ما دیدیم که ما را در رفتن جلو دیدند از در حدیث
در جواب برآمدند که شما چند روز صبر کنید اگر اطلاع حقوق شما را از دولت عثمانیه گرفتیم از وقت ایشه
چون اینها که ایشان زبان مرتبه دیدم گفتیم حاله که مقصود شما احقاق حق در اصلاح است خواهش
داریم چند روزی بایستیم از خود زشته بدید دو دهم میان شما باید که روز ده از عهده تمنا ما برآید

اگر چنین نوشته داده بودیم با ایلچیان شاه تمام دولت افغانیه و مردم بخت ما را هم بخوبی حالت
خود برسانیم پس آن فردا کاغذ نوشته بود که اگر ناچار دولت دیگر حکم آن خبر دولت
ایران مشهور بود که ... از دولت عثمانیه گرفته دادیم فرمان داد که از عهده برآئیم
بعد از گرفتن این نوشته مانند ارض روم را قبول کردیم و موافق خواهش ما در این باب ایران
غارت شده را نوشته بدهیم قریب پانزده هزار تومان شده حال چهار بار ... بول
فرستاده میرزا ابوالحسن خان را هم در جمله آنها فرستاده بودند از سعد پاشا خواهش که در تعارف بول
داده اند از راه رفیق جدید ... سنگین نموده تا امروز ترتیب داده ایم که آنچه داده اند از نوشته های
بعد صحیح ... آدم فرستاده ما را خبر کردند که چهار ... بول برگردیده و پانزده هزار تومان غرامت
ایران با تعارف ... که چهار روز ... رسیده در منزل پاشا تا خبر شده ...
میرزا ابوالحسن خان خواست آنچه را قبول کنند ما در این باب شده گفتند اگر قبول کنید مقدار ... اگر
بعد از آنکه اگر کرمانشاه ... نو جواب ... ایران داده ... از ... رفته ... شده
گرفته میرزا ابوالحسن خان دیده است ... قبول ... از ... بالغ هزار تومان برد
در ... داده ... در ... از ... در ... از منزل اسعد پاشا
منزل میرزا ابوالحسن خان ... تا ... از ... ارض روم دیدند

پادشاه نوروز گفته دولت علیه عثمانیه بعد از شنیدن این خبر این جواب داده بود که ما از ایران ...
و خواهش را جواب این دولت علیه این است که ما قبول نمائیم بعد از قدری چون دولت
نمی شود تا در میان دولتین عثمانیه ... الف تا از دولت شده باید قبول کرد
پادشاه گفت که ... آورده بیش از میرزا ابوالحسن خان کرده اند پس از آن ...
بعد از مراجعت پاشا خواستند تا ... چهار روز بعد نوشته ... رسیده ...
... چهار ... شده ... بعد ... از دولت ... شده ... تعارف ...
قبول کنند زیرا که این غرامت ایران است ... که تعارف داشته باشند ...
به توقف ... که از تعارف ... از ... این ... بعد از ...
پاشا ... چهار روز ... که اسعد پاشا را ... پاشا را ...
در ... ایران ... ارض روم ... اسعد پاشا ...
بود ... در دولت عثمانیه ... بعد از ...
... پاشا از جانب دولت ... از ... شام ... اسعد پاشا ...
... از ... ارض روم ... قریب ...
با ... که ... از ... منزل میرزا ابوالحسن خان ...



در تجارت او مشغول باشند و تبعه ما هم که در این قطعه تجارت می‌کردند که آدمهای ایشان در بکنار
هم ترتیب که داشتند و هم عسکر در صلح بودند دیگر بنای اذیت تبعه را گذاشتند و بعد خود را
ارفه به بنا را انداختند قاضی را هم از مراوده مسلمانان ساختند و از فقره ... شد بعد از آنکه چند بار
دیگر با چند فوج برای ساختن اردو بیرون مامور شده و افواج ... را ... ندادند و دو افواج ...
بنوام استعداد فوج ... شده پس از آنکه افواج جدیده ... بند شده ... زرنیق ...
خورده ... دوباره از ... و جانی ... از ... آنها ...
که ... با ... است ... کشته ... شدند ... در مقام ...
بعد از چند روز افواج سابقه روانه شده بعد ... از ... را همراه برده ...
و ... ترتیب ... خود را ... که ... بعد از رسیدن ...
بعد از اتمام این واقعات ... که از جانب ...
... که ... شده ... الان ... دولت ... اگر ...
... که ... آن ... زیاد ... خواهند ... بعد از ...
... ترتیب ... بیاید ... از ...
... تمام ... رفته ...

جواد بود در اینجا پیدا شده بعد از وقوف چند روز ... بناه ... پول ... بازار ...
تعارف که خداوند حفظ نماید ... نظام ... خود ... منازل ... کرده
در باحترام تمام ... برسانند بعد از رسیدن اول ...
باشد از دولت ... بسیار باستقبال ... در استقبال ... احترام ...
روی ... آن ... که ... در ... شده ...
بسیار ترتیب ... تعارف ... همراه ... تعارف نمود
آنها از آنجا ... بردند ... ایشان ... خود را
... خواهند ... باشد ... گذشته ...

۱۲۵۴

[illegible] ۱۲۵۴ [illegible]

[illegible]

روز پنجم وقایع سفر آصف الدوله است که بر سبیل ایلغار بعزم تسخیر چهاراویماق و دلالت بر تعاقب یاران و جعفر بای اردو
اقدس همایون در سنه هزار و دویست و پنجاه و سه که موکب همایون بعزم تسخیر دارالسلطنه هرات از ارض
اقدس حرکت فرمود از منزل محمودآباد جناب آصف الدوله را از رکاب مستطاب مأمور بتسخیر اراضی
و تنبیه و مالش حشام و طوایف فرمودند و ده هزار قشون از جمعیت یکانی با ده عراده توپ
با بوانچی او مقرر داشتند بدین تفصیل اسکندرخان قاجار با یک فوج مرغه قوانلو و سواره قرائی
جمعاً دو هزار و دویست نفر جعفرقلی سلطان قراجه داغی با دو فوج قراجه داغ فوجی بسرکردگی ... خان
عموزاده مشارالیه و فوجی بسرکردگی احمد آقا که عدد آنها نیز قریب دو هزار بود کلبعلی خان افشار
با فوج خلاصه از افواج افشار و سواره کلیایی جمعاً هزار و ششصد نفر نبی خان قراگوزلو با فوج
قراگوزلو جمعی خودش که عبدالله خان صارم الدوله در آن فوج یاور بود هزار نفر سرباز کردس
با بوانچی ... چهارصد نفر نورالله خان شاهسون با یکصد و پنجاه سوار ... استان ...
جعفرقلی شادلو با سوار ... شادلو و غیره هزار نفر سرباز نیشابوری و ترشیزی و پیاده ...
و شمخالچی کوهپایه مشهد مقدس که هزار و پانصد نفر جناب آصف الدوله بعد از ...

منزل

توجه با نجات نموده منزل اول تربت شیخ جام احمد زنده پیل طاب ثراه نزول شب در آنجا
متوقف صبح از آنجا حرکت بمنزل موسوم بکاریز رواز آنجا بعد از توقف یکشب بمنزل کوسان
که اول خاک هرات است نقل نمود و از آنجا بمنزل شکیبان که دو فرسخی ... غوریان ...
و از آنجا بمنزل توته رفتند و از آن منزل حرکت تنگال با دهات که یورت طایفه جمشیدی
و دیگر از حشام چهاراویماق است رسیدند منزل اول در قریه ... بود ساکنین آنجا از ... ورود اردو
فرار نموده بودند لیکن آذوقه و علوفه از همه چیز از قبیل غله و یونجه و خربزه تر و خشک ...
بودند و از آنجا بمنزل کوشک که محل اقامت زمان خان بزرگ طایفه جمشیدی بود نهضت نمود
مشارالیه با ساکنین آنجا فرار کرده بود یونجه زیادی آذوقه و فور داشت شب در آنجا توقف
پس بجانب قلعه نو که یورت هزاره بود توجه نمود و حشام ... در روز ... معلومات ...
زیاده ... محال هیچ کس نیافتند هر جا یورتها و منازل گذشته فرار میکردند گاهی سواران
معدود از دور در اطراف اردو نمایان می شدند ... دو سه شب در یورت حشام ...
توقف نموده و هر یک از منازل که وارد می شد ساکنین خانهای خود را آتش زده فرار میکردند

و در بعضی منازل که همه تمام سوخته و مشتعل بود اهالی اردو بحکم آصف الدوله آنها را خاموش کرده ۲
از سوختن و خرابی مانع می شدند و در منزل [illegible] از تربت برات از بابت فراوانی و خصب نعمت که در
آنحال بود نهایت آسودگی رواکب و مراکب و استعلام از حال طوایف ازبک ساکنه در منزل
میمنه و اندخود و شبرغان وغیره و استحضار از مکنونات نیت آنها متعلق باقتضای اقامت کردیم که
منصوره بصوابدید جناب آصف الدوله ده روزه اتراق نمودند پس از آنجا بسمت بالامرغاب متوجه شدند
وارد منزل پنج وارد شد هنگام ارتحال از آنجا اسکندرخان با دو فوج سرباز و سوار کمی خود
بحکم آصف الدوله بقراولی مأمور گشت و چون راه منزل ناهموار و عقب پل ناهموار بود اتفاقاً
از راه دیگر رفته وارد وادی ظفرنمون بطریق دیگر توجه نمود هنگام غروب که اردو بمنزل رسیده سکندرخان
هنوز وارد نشده بود عسکر منصوره انتظار ورود او را کشیده داشتند تا یکساعت و نیم از شب گذشته
صدای توپ و شمخال بلند شد و پس از تفحص معلوم شد که سوار هزاره و جمشیدی و فیروزکوهی
و قبچاق هنگام عبور او از یکی از معبرات دو طرف کوه را گرفته در حالی که جمعیت او در تنگ بشت
بود با او جنگ درانداخته و بعلاوه آب را از او قطع کرده اند و باین جهات جمعی از سرباز و سوار او

بقتل

بقتل آمده اند چون شب تاریک و مسالک صعب و عسکر منصوره در آن ساعات بلدیت تمام نداشتند
مشورت و مصلحت اقتضای این کرد که آن شب را رعایت حزم و احتیاط مرعی داشته اول طلوع صبح
جعفرقلیخان قراچه داغی با جمعیت خود و نجفخان قراگوزلو با فوج کوکلان و قاسم خان افشار با سرباز
و سوار کلیائی و سنجابی [illegible] با سوار شاهسون وغیره به تعجیل تمام حسب الحکم آصف الدوله بمدد سکندرخان شتافتیم
تقریباً یکساعت از طلوع آفتاب گذشته باو رسیدیم در حالتی که آنچه از سرباز و اسب که از اردوی
او بقتل آمده بود عسکر که مشغول مقاتله بود و خودش هم زخم برداشته بود پس از وصول بآنجا
در رنگ جنگ درانداختیم و از طرفین کشش و کوشش بسیار شد تا از میامن اقبال سلطانی آنها را
شکست دادیم و با فتح و فیروزی روبار دو مراجعت کردیم و در آنحال مجدداً سه هزار سوار بمدد آنها رسید
و دوباره خودسازی کرده مراجعت کردند در این دفعه مقاتله آنها با سوار خراسانی و بنده درگاه
افتاد و کار مقابله و مقاتله بنهایت صعب شد مقارن این احوال فوج جعفرقلیخان قراچه داغی
جمعی شیرخان سرهنگ بمدد رسید و الحق آن فوج در آن روز نهایت پایداری و مردانگی
در آن ظهور رسانیده [illegible] با اقبال شاهنشاهی شکست بر آنها واقع شده فرار کردند و جمعی از آنها [illegible]

هزاره بر تقری کیکی از سرکردگان نامی هزاره بود زخمدار شده و در این روز سوار خراسانی
از سوار هزاره زیاده گرفته کشته شدند و غنیمت وافر بدست عساکر منصوره افتاد و دو سه
اسب از سوار خراسانی بگلوله افتاده و تقریبا ده پانزده نفر از سواره شادلو و غیره کشته
و زخمدار شده و از آن منزل روانه [illegible] شدیم و جناب آصف الدوله [illegible]
راه حاجی بیک نام هزاره را که از پیش محمد خان هزاره فرار کرده و بیا[illegible] عساکر منصوره
آورده بود معین نموده بود و مشارالیه خدعه کرده از دور از راهی برد که سر دره
دن واقع شده بود و دو طرف آن کوهی سخت بود و عبور از آن بنهایت مشکل بود
چون عساکر منصوره در آن دره داخل شدند سوار هزاره و غیره از فراز کوه
هر یک از [illegible] بنای شلیک تفنگ و شمخال گذاشتند بنوعی که احدی یارای
سر برآوردن نبود و عساکر منصوره را نه یارای رفتن بود و نه مجال برگشتن و
کلبعلی خان قشار که بجهة حفظ فراز کوه و ضبط معبر معین شده بود بجهة بلندی [illegible]
و نابلدی سرباز [illegible] حاصل شد نجات را در این دیدیم که سوار خراسانی که [illegible]

از ناچار عساکر

عساکر منصوره زیاده بود اسبهای خود را بدست گرفته بکوه بالا رفتیم و بطالیف الحیل
با فوج کلبعلی خان ملحق شده جمعیت آنها را پس نشانیده رو باردو نهادیم و در اثنا [illegible]
از شدت کوشش و عدم آب بنوعی تشنه بود که یارای رفتن نداشت فی الجمله [illegible]
که سوار خراسانی همراه داشت بعضا جان بسلامت بردند و باقی آقا و سرباز را مقداری [illegible]
همراه بنده درگاه بود بهر یک فی الجمله داده بسر بار اردو مراجعت نمود و در آن جنگ مال
زیادی از عساکر منصوره بجهة آنکه مال آنها را اسیر کرده بودند بگلوله افتاد و آن شب
احدی بنه نرسید بجهة آنکه مال آنها بیکار بود و مکان و فرصت بار کردن نبود چندانکه
تفحص حاجی بیک نام را نمودند که او را بکشند مفقود شد صبح از آنجا بمنزل خواجه کند متوجه
شدیم بعد از ورود منزل بفاصله دو سه ساعت که مردم آسوده شده بودند در این
از اسبها برداشته بودند و محمد خان برادر بنده درگاه با سوار پیشاولی سوار خراسانی
در این روز چنداول بودند و بعضی سوار [illegible] از عقب در حوالی خبر آوردند که
سوار هزاره بر قراولان اردو که سواره قرائی جمعی اسکندر خان بودند برخورده و بر آنها غلبه کرده

ده پانزده سوار از آنها گرفته و برده اند بحکم جناب آصف الدوله سواران اردو و تعجیل زیاد

بر اسبها کرده شش نفر پیاده و بیست سوار از جمله طوایف باستعجال برجسته جامعر بطور ایلغار بعد

قراولان رسیدند پس از ورود بسنور فی الجمله جنگی با آنها نمانده بودیم که سه هزار سوار

ترکمن و غیره از کمینگاه برآمدند و بجابا بر ما تاختند گاه برایشان و بیست یک یک شیر و چون خصم زیاد

و عده کم بود جنگ سواره میسر نشد از آنکه فی الفور خودداری با آنها مشغول جنگ شدیم

تا از اردوی آصف الدوله اسکندرخان قاجار و مظفر قلیخان قراچه داغی با بیست سوار بکمک رسیدند

متعاقب آنها خود آصف الدوله رسیده سوار ترکمن چون مدد متوالی و عده متعاقب دیدند

مراجعت کردند پس از آن منزل کوچ کرده بکنار آب شهد رود که الان بدریای [illegible]

فرود آمدیم و در منزل سوار شادلو که قراول اردو بود پنج شش نفر از مجاور کوسفند

از طایفه ارساری که در آن صحرا اسیر کرده با ده پانزده اسیر از شبانان آنجا گرفته

آورده بودند و با نتیجه باردوی سکنائی و سعی بید اشد و از آنجا حرکت کرده همه جا بکنار رود خانه

شهد رود سیر کرده در ساحل رود خانه نزول نمودند در آن روز مجنون نام تفنگچی سپهر محمد خان

هزاره شمشیرخانه او را برداشته فرار باردو آمده و مذکور نمود که جمعیت اوزبک از میمنه و میسره

واندخودی

و اندخودی و شبرقانی با سوار ترکمان سالور و ساروق و سوار طوایف چاپاو و قا

بقدر پنج هزار سوار جمعیت نموده بدو فرسخی اردو آمده اند و تمامی معبر آب و معابر

قشون را از تل ها و پور و فراز و نشیب بالکلیه سنگر ساخته سد نموده اند و عساکر

منصوره را از عبور مانع اند آن شب در آنجا توقف نموده مشورت بر این قرار یافت

که اردو را در همان مکان گذاشته آنچه بنه و عراوق و اسباب بیکار بود مجموعه ابراهیم خان

قاجار سپرده دو هزار سواره و پیاده و دو عراده توپ بجهة محافظت اردو و بجمیع

سپاه الیه نمود جمعیت کار آمدنی که در اردو بود با شش عراده توپ برداشته خود

آصف الدوله بر توجه بجنگ نموده بر سر سنگرهای آنها رفتیم و در هر سنگر جنگهای صعب

و پاداری زیاد کردند قریب بچهار ساعت جنگ طول کشیده و بنوعی مغلوب شدند که

که سوار آنها با سواره عساکر منصوره مخلوط بودند و چهار دفعه عساکر منصوره ترکمن را شکست

آوردند و لازمه اهتمام و پاداری بعمل آوردند در هر دفعه افواج قاهره و توپچیان علامات

نشان آتش بر آنها باریده و آنها را پس نشانیدند و در آن روز الحق از دولت خان شاهسون

با همان عده معدود که داشت جنگ مردانه و کوشش شجاعانه کرد و بعد از آنکه سواره‌های
اردوست برده مایوس شده و تاب مقاومت نیاورده سواره اردو بر اینها چیره شده
اسب انداخته و سواره آنها را از پیش برداشته و مقارن این حال افواج قاهره بر
سنگرهای آنها یورش کرده باندک کوششی همه را مسخر کردند شکست فاحش به اینها
راه یافت قریب شصت و هفت نفر از اینها مقتول و دستگیر شده و بسیار از اینها گریخته
و نوعی شکست که بنه و قورق و اسباب خود را ضبط نتوانسته هر جا که شده فرار کردند
و تمامی متصرف عساکر منصوره آمد بعد از آن اردوی سلطانی را از آنجا حرکت داده
بجای اردوی آنها زدند و یک شب در آن مکان توقف نموده پس از آن بجانب یورت اوزبک
توجه نموده اردوی سلطانی بمنزل چچک تو که اول اغاک اوزبک بود نزول نموده
یکشب در آنجا توقف کرده و از آنجا بمنزل التین خواجه وارد شده و التین خواجه
غاریست که شش نفر مرد در آنجاست که جسد آنها اصلا از هم نپاشیده و یک
دیگر آهو و یک مرغ که شسته‌ای چهارساله در آن غار است که جسد آنها بحال خود است حتی

مرغ و موهای سگ و آهو بحال باقیست و اثر زخمی که در ران آهو از دندان سگ
نمایانست هیچ خلل نیافته بعضی بر آنند که اینها اصحاب کهفند اما صحت آن معلوم نیست
و از آنجا بمنزل چهارشنبه و از آنجا بقیصار نزول نمودند که دوازده فرسخی میمنه است
پس از ورود آنجا که خدایان میمنه و سرپل و اندخودی و شبرغانی و سران طوایف
چاراویماق نزد جناب آصف الدوله آمدند و استدعا نمودند که جناب معزی الیه
آنجا در یکشب و خود در همان مکان توقف نماید و بنده درگاه را بجهت استمالت و اطاعت
خود خواهش کردند برحسب مسئول آنها بنده درگاه مامور و روانه بلده میمنه شده در شش فرسخی
میمنه شیر محمد خان برادر زمان خان جمشیدی با هزار سوار استقبال نموده و بنده درگاه را
بقلعه المال که در همان شش فرسخی واقعست دعوت کردند دعوت آنها را قبول کرده آنشب در قلعه
مزبور متوقف بوده صبح از راه دقورکتل که به کوهست که نادرشاه علیه الرحمه در آنجا
توپ بو اصرات نموده است بجانب میمنه روانه شده در دو فرسخی میمنه خوانین
جمیع طوایف اوزبکیه تقریبا با هزار سوار باستقبال آمده و باتفاق مشارالیهم وارد میمنه

شده والی میمنه لازمه احترام دولت در مهمانداری بنده درگاه بعمل آورده و مدت

شانزده روز در آنجا توقف نموده لازمه چاکری و دولتخواهی را در گفت و شنید

و قرآمدار امور با آنها داده عزم رجعت نموده و والی میمنه حکومت خان ولد خود را برسم

گروی بدربار همایون روانه ساخت و رستم خان شیرقانی و شاه ولیخان اندخودی

و ذوالفقار شیر سرپلی از طوایف اوزبکیه و شیر محمد خان هزاره و زمان خان جمشیدی و سایر

طوایف چار اویماق هر یک یکی از اولاد خویش را برسم غلامی بدربار همایون روانه

کردند و نایب جمشیدی نیز عم خود میر احمد خان را که حال خبر قتل او از ارکنج آمده است نیز

همراه بنده درگاه روانه ساخت و هر یک اسبهای نمایان قریب صد اسب از هر طایفه

بجهة پیشکش حضور همایون معین و از آنجا با پیشکشها و گروهها بیرون آمده سحاب وار از اردوی

آصف الدوله روانه شده اهالی آنجا لازمه اطمینان بهم رسانیده کاروانهای اسباب لازمه

اردو از قند و چای و ملبوس و ماکولی که ضرورت اردو بود بار کرده همراه بارد اردو آوردند

متاع خود در عین فرصت فروختند وارد و از آنجا حرکت کرده منزل بمنزل آمده

اردو



در حوالی دارالسلطنه هرات باردوی کیوان شکوه شاهنشاهی پیوسته و گروهها

و پیشکشهای خوانین مرقوم بنظر شاهنشاه جنت آرامگاه طاب الله ثراه و جعل الجنة مثواه

رسیده بشرف قبول و تحسین بایق و پس از چندی همه آنها مورد نوازشات خسروانه

و خلاع فاخره آمده مستظهر و مشعوف روی باوطان خویش شاهد امید که حضرت

رب العزه همواره طنابهای این دولت ابد مدت که عروة الوثقای دین مبین و توسل و تمسک

کافه چاکران فدوی از حبل المتین است مستحکم و استوار دارد بمحمد و آله الطاهرین


مجلس شورای ملی
تاسیس ۱۳۰۲
کتابخانه